

فصل ۶

ادبیات حماسی

درس دوازدهم:

گذر سیاوش از آتش - گنج حکمت (به جوانمردی کوش)

درس سیزدهم:

خوان هشتم - شعرخوانی (ای میهن!)

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

نوع ادبی: حماسی / قالب: مثنوی / محتوا: بخشی از داستان گذر سیاوش از آتش - ستایش پاکی و پاکدامنی / شاهنامه: فردوسی

۱. **خبره سر***: گستاخ و بی شرم، لجوج [کنایه] / ۲. **کیانی**: منسوب به کیان؛ (کیان: کی‌ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا) / ۳. **فره‌یختگی***: فره‌یخته بودن، (فره‌یخته*: برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ) / ۴. **بزم**: مجلس عیش و نشاط، جشن، سور / ۵. **دل می‌بندد**: علاقه‌مند می‌شود، عاشق می‌شود (کنایه) / ۶. **آرزم***: شرم، حیا / ۷. **پاکدامنی**: عفاف، پاکی، پارسایی (کنایه) / ۸. **عفاف***: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی / ۹. **تن سپردن**: تسلیم شدن، قبول کردن (کنایه) / ۱۰. **متهم**: مورد تهمت قرار گرفته، بدنام

سیاوش، فرزند شاه خبره سر^۱ کیانی^۲، کاووس است که پس از تولد، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فره‌یختگی^۳ و رزم و بزم^۴ به او می‌آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه، به سیاوش دل می‌بندد^۵ اما او که آرزم^۶ و حیا و پاکدامنی^۷ و عفاف^۸ آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد^۹ و به همین دلیل سودابه او را متهم^{۱۰} می‌کند....

آرایه و دستور: جناس: رزم و بزم / تضاد: رزم و بزم / نقش دستوری «رسم»: مفعول / نقش «کاووس»: بدل / نقش «همسر کاووس شاه»: بدل

۱. **موبد***: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور / ۲. **شاه جهان**: منظور کیکاووس (جهان: مجاز از ایران) / ۳. **سپهبد**: سردار، سپه‌سالار، منظور کیکاووس است (درد سپهبد: منظور همان مشکل پیش آمده بین سودابه و سیاوش است) / ۴. **نماند**: نمی‌ماند (مضارع اخباری) / ۵. **نهان**: مخفی، پنهان

۱. چنین گفت موبد^۱ به شاه جهان^۲ که درد سپهبد^۳ نماند^۴ نهان^۵

معنی: روحانی مشاور به کیکاووس گفت: که غم و مشکل شاه (برای همیشه) پنهان نمی‌ماند. (پس باید برای آن راهی پیدا کرد).

مفهوم: ماه همیشه پشت ابر نمی‌ماند / دیر یا زود مردم از ارتباط سودابه و سیاوش آگاه می‌شوند.

آرایه: جناس: جهان و نهان / واج آرایی: تکرار صامت «ن» / مراعات نظیر: شاه، موبد، سپهبد

دستور: شیوه عادی بیت: موبد به شاه جهان چنین گفت: که درد سپهبد نهان نماند. /

۱. **پیدا کردن**: آشکار ساختن، مشخص کردن / ۲. **گفت و گوی**: در این جا به معنی حقیقت ماجرا است. / ۳. **سبو***: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگهداشتن مایعات [سنگ بر سبو زدن: «امتحان کردن»، تصمیم اتخاذ کردن، خطر را پذیرفتن؛ کنایه]

۲. چو خواهی که پیدا کنی^۱ گفت و گوی^۲ بیاید زدن سنگ را بر سبوی^۳

معنی: اگر می‌خواهی حقیقت ماجرا را پیدا کنی، باید خطر را بپذیری و آنها (سیاوش و سودابه) را امتحان کنی.

مفهوم: ضرورت آزمایش برای روشن شدن حقیقت

دستور: تضاد: سنگ و سبو / زمان و نوع فعل «خواهی، پیدا کنی»: به ترتیب مضارع اخباری و مضارع التزامی

۱. **ارجمند**: گرامی، عزیز، ارزشمند / ۲. **دل**: مجاز از وجود / ۳. **اندیشه***: اندوه، ترس، اضطراب، فکر / ۴. **گزند**: صدمه، آسیب، آزار (گزند یافتن دل: کنایه از رنجش و آزرده‌گی)

۳. که هر چند فرزند هست ارجمند^۱ دل^۲ شاه از اندیشه^۳ یابد گزند^۴

معنی: چون هر چند فرزند (سیاوش) عزیز و گرانقدر است، اما نگرانی و اضطراب (بدگمانی به فرزند)، وجود شاه را آزرده خواهد کرد.

مفهوم: عزیز بودن فرزند پیش پدر / اهمیت سلامت روانی پادشاه / ترس و نگرانی باعث آسیب به انسان می‌شود.

۱. **دختر شاه هاماوران**: منظور سودابه، همسر کیکاووس و نامادری سیاوش است. (هاماوران: نام ایرانی یمن، «هاماور» نام قبیله‌ای در یمن) / ۲. **پُراندیشه**: نگران، هراسان، مضطرب (کنایه) / ۳. **کران**: طرف، جهت، سو (به دیگر کران: از سوی دیگر)

۴. وزین دختر شاه هاماوران^۱ پر اندیشه^۲ گشتی به دیگر کران^۳

معنی: از طرف دیگر به خاطر سودابه (همسرت) نیز نگران و مضطرب هستی. (سودابه نیز باعث نگرانی تو شده است)

دستور: نوع «ان» در هاماوران: پسوند مکان (مکان زندگی قبیله هاماور) / نقش دستوری «پُراندیشه»: مسند /

۱. هر در: از هر شکل و نوع، به هر حال / ۲. سخن: منظور ماجرای بین سودابه و سیاوش است / ۳. بدین گونه: به این شکل و شیوه (سخن چون بدین گونه گشت: کار به اینجا کشید / شایعه شکل گرفت) / ۴. بر آتش یکی را نباید گذشت: گذشتن یکی بر آتش لازم است (رای فک اضافه)

۵. هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را نباید گذشت

معنی: به هر حال چون ماجرا به اینجا کشید (این مشکل به وجود آمد) لازم است یکی از آنها از آتش عبور کند تا بی گناه مشخص شود.
معنی: حالا که این موضوع همه جا چرخیده و پخش شده (شایعه به وجود آمده) لازم است یکی از آنها از آتش عبور کند تا بی گناه مشخص شود.
معنی: وقتی در این باره سخنان گوناگونی وجود دارد (گناهکار معلوم نیست) لازم است یکی از آنها از آتش عبور کند تا بی گناه مشخص شود.
مفهوم: ضرورت آزمون آتش (آزمون ور) جهت روشن شدن حقیقت
آیه: جناس: هر، در، بر / تلمیح: اشاره به باور گذشتگان درباره آزمون ور (آزمون آتش) / زمینه حماسه: زمینه ملی و میهنی

۱. سوگند: واژه‌ای فارسی است معادل «قسم» عربی، عهد و پیمان / ۲. چرخ بلند: استعاره از آسمان (مجاز از روزگار و سرنوشت) / ۳. گزند: آسیب

۶. چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

معنی: راه و رسم آسمان (روزگار / سرنوشت) این گونه است که به انسانهای بی گناه آسیبی وارد نمی‌شود.
مفهوم: انسان بی گناه گزند نمی‌بیند (انسان بی گناه پای چوبه دار می‌رود، اما بالای دار نمی‌رود)
آیه: تشخیص: سوگند خوردن آسمان / تلمیح: اشاره به باور گذشتگان مبنی بر اینکه آتش به بی گناه آسیب نمی‌رساند / زمینه حماسه: ملی و میهنی
دستور: هسته و وابسته‌های «سوگند چرخ بلند»: سوگند: هسته - چرخ: وابسته پسین، مضاف الیه - بلند: وابسته وابسته، صفت مضاف الیه

۱. جهان دار: دارنده جهان، پادشاه، صفت جانشین اسم، منظور کیکاووس / ۲. پیش خواند: به حضور طلبید، احضار کرد / ۳. به گفتن نشانند: روبه‌رو کرد (کنایه)

۷. جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشانند

معنی: کیکاووس سودابه را به نزد خود فراخواند (احضار کرد) و او را با سیاوش روبه‌رو نمود (تا حقیقت معلوم شود)
مفهوم: روبه‌رو کردن دو نفر به قصد مشخص شدن گناهکار

۱. ایمن*: در امن، دل آسوده [ایمن نگشتن دل: کنایه از آرام نیافتن، به اطمینان نرسیدن] / ۲. هر دوان: هر دو تا، هر دوی آنها / ۳. روان: روح، جان، خاطر (روشن نگشتن روان: کنایه از آرام نیافتن، نگران و مضطرب بودن) («ان» در «روان» بخشی از کلمه است)

۸. سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

معنی: سرانجام کیکاووس گفت: نه دل (خاطر) من از این دو نفر آسوده می‌شود و نه روح آرامش می‌گیرد (اضطراب و نگرانی من برطرف نمی‌شود).
مفهوم: به اطمینان نرسیدن / تداوم نگرانی و اضطراب شاه /
آیه و دستور: حس آمیزی: روشنی روان / نوع «را» در «مرا»: فک اضافه (دل من ... ایمن نگردد / روان من ... روشن نگردد) / نوع «ان» در «هر دوان»: نشانه جمع (دو نفر) / شیوه عادی بیت: سرانجام گفت: از هر دوان دلم ایمن نگردد و روانم روشن نگردد (حذف فعل به قرینه لفظی از آخر بیت)

۱. مگر: شاید، امید است (قید) / ۲. تیز: اینجا سوزاننده، شعله‌ور / ۳. پیدا کند: مشخص کند / ۴. گنه کرده: گناهکار، صفت جانشین اسم

۹. مگر آتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

معنی: شاید آتش شعله‌ور گناهکار را مشخص و او را زود رسوا نماید.
مفهوم: رسوا شدن گناهکار با آزمون آتش مقدس

آیه: تشخیص: آتش گناهکار را پیدا کند / زمینه حماسه: ملی و میهنی / نقش دستوری: «مگر»: قید - «زود»: قید - «رسوا»: مسند

۱۰. چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...

معنی: سودابه این چنین پاسخ داد که: سخنان من راست است و من دروغ نمی‌گویم.
مفهوم: ادعای دروغین سودابه مبنی بر راست گویی!

۱. پور: پسر (پور جوان: منظور سیاوش) / ۲. شاه زمین: منظور کیکاووس (زمین: مجاز از ایران) / ۳. رای: نظر، اندیشه، فکر (رایت چه بیند؟: نظرت چیست؟) / ۴. اندرین: در این مورد، منظور همان آزمون آتش است (یا اتهام سودابه)

۱۱. به پور جوان گفت شاه زمین^۲ که رایت^۳ چه بیند کنون اندرین^۴؟

معنی: کیکاووس به پسر جوان خود، سیاوش، گفت: نظر تو در این باره چیست؟ (چه دفاعی داری؟)

۱. شهریار: پادشاه، حاکم، فرمانروا، منظور کیکاووس / ۲. دوزخ: جهنم، مجاز از آتش جهنم / ۳. مرا: برای من (رای متممی) / ۴. این سخن: منظور «تهمت» / ۵. خوار: آسان، حقیر، ناچیز و بی مقدار /

۱۲. سیاوش چنین گفت: کای شهریار^۱ که دوزخ^۲ مرا^۳ زین سخن^۴ گشت خوار^۵

معنی: سیاوش در پاسخ چنین گفت که ای پادشاه، تحمل آتش جهنم برای من آسانتر از این سخن (تهمت) است.

مفهوم: نپذیرفتن تهمت / تلخی و سختی تهمت / تحمل آتش جهنم از شنیدن تهمت آسانتر است.

مفهوم: نقش دستوری: شهریار: منادا - خوار: مسند / حذف فعل: «با تو هستم...» بعد از منادا به قرینه معنایی حذف شده است.

۱. بود: باشد / ۲. بسپرم: عبور می‌کنم، رد می‌شوم. (سپردن*: طی کردن، پیمودن) / ۳. تنگ: تنگنا، راه باریک داخل آتش (برخی آن را نام مکانی به اسم «تنگ خوار» دانسته‌اند که عبور از آن بسیار دشوار بوده است.) /

۱۳. اگر کوه آتش بودا بسپرم^۱ ازین تنگ^۲ خوار است اگر بگذرم

معنی: اگر کوهی از آتش باشد از میان آن عبور خواهم کرد. گذشتن از این راه باریک میان آتش (تنگنا) برای من کاری آسان است.

مفهوم: اطمینان سیاوش از بی‌گناهی خود / آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است. / مرگ بهتر از زندگی ننگین است

آرایه: تشبیه: مانند کردن آتش به کوه / اغراق: زیاده‌روی در مقدار آتش / زمینه حماسه: زمینه قهرمانی

۱. اندیشه: اندوه، اضطراب، نگرانی، ترس (پُراندیشه شد: بسیار نگران شد، کنایه) / ۲. جان: مجاز از وجود / ۳. کی: پادشاه، لقب برخی از شاهان سلسله کیانی نظیر کاووس، خسرو و... (کاووس کی: کیکاووس) / ۴. نیک‌پی*: خوش قدم [اصیل و نژاده هم معنی می‌دهد] (اینجا احتمالا طنز دارد)

۱۴. پُراندیشه^۱ شد جان^۲ کاووس کی^۳ ز فرزند و سودابه نیک‌پی^۴

معنی: وجود کیکاووس به خاطر وضعیت فرزند خود، سیاوش و همسر خوش‌قدم خود، سودابه، پر از اضطراب و نگرانی شد.

مفهوم: بیشتر شدن بدگمانی شاه نسبت به زن و پسرش / افزایش اضطراب شاه به خاطر وضعیت پیش‌آمده برای زن و فرزندش

آرایه: جناس: کی و پی / ترکیب وصفی: سودابه نیک‌پی / ترکیب اضافی: جان کاووس

دستور: شیوه عادی بیت: جان کیکاووس ز فرزند و سودابه نیک‌پی، پر اندیشه شد.

۱. نابه‌کار: مجرم، گناهکار / ۲. که خواند مرا شهریار؟: کسی مرا پادشاه نخواهد خواند (استفهام انکاری)

۱۵. کزین دو یکی گر شود نابه‌کار^۱ از آن پس که خواند مرا شهریار^۲؟

معنی: اگر (در آزمون آتش) یکی از این دو گناهکار شناخته شود (که حتماً هم می‌شود!) از آن به بعد کسی مرا پادشاه حساب نمی‌کند. (آبرو و اعتبار پادشاهی‌ام زیر سوال خواهد رفت).

مفهوم: ترس از بی‌اعتباری به خاطر فساد خانواده

دستور: نقش دستوری «که» در مصراع دوم: نهاد (چه کسی) / اجزای جمله «از آن پس که خواند مرا شهریار»: چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (چه کسی من را پادشاه می‌نامد)

۱. زشت کردار: کار و عمل زشت (ترکیب وصفی مقلوب)، منظور همان اتفاق زشت بین سودابه و سیاوش است؛ شاید هم بدگمانی و سوءظن خود شاه به این دو نفر / ۲. دل بشویم: آسوده‌خاطر شوم (کنایه) / ۳. دل گسل: گسلنده دل، دل‌آزار، آزاردهنده، تلخ و ناگوار، رنج‌آور (کنایه)

۱۶. همان به کزین زشت کردار^۱ دل بشویم^۲ کنم چاره دل گسل^۳

معنی: همان بهتر است که خیالمان را از این کار زشت (بدگمانی و سوءظن) آسوده کنیم و برای این اتفاق تلخ و آزاردهنده، راه حلی بیابیم.

مفهوم: چاره‌اندیشی برای رهایی از نگرانی و بدگمانی / تصمیم شاه برای اجرای آزمون آتش

دستور: حذف فعل: در مصراع اول فعل «است» بعد از «به» به قرینه معنایی حذف شده است. / هسته و وابسته‌های «این زشت کردار»: وابسته پیشین، صفت اشاره + صفت بیانی مقلوب + هسته (این کردار زشت)

۱. دستور*: وزیر، مشاور / ۲. ساروان: ساربان، شتربان، شتردار / ۳. هیون*: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت‌اندام / ۴. صد: نماد کثرت، مجاز از زیادی / ۵. کاروان: قطار شتر و استر و الاغ، قافله (از نظر دستوری «میمیز» است) (صد کاروان هیون)

۱۷. به دستور^۱ فرمود تا ساروان^۲ هیون^۳ آرد از دشت، صد^۴ کاروان^۵

معنی: کیکاووس به وزیر خود فرمان داد تا شتربان صد کاروان شتر قوی هیکل (برای حمل هیوم) از دشت بیاورد.

آرایه: جناس: ساروان و کاروان / ایهام تناسب: دستور (وزیر: ق ق - امر و فرمان: غ ق ق، متناسب با «فرمود») / مراعات نظیر: ساروان، کاروان، هیون

دستور: اجزای گروه اسمی «صد کاروان هیون»: صد: وابسته پیشین، صفت شمارشی - کاروان: وابسته وابسته، ممیز - هیون: هسته / جمله هسته و وابسته: هسته (پایه): به دستور فرمود؛ جمله وابسته (پیرو): ساروان هیون آرد از دشت صد کاروان

۱. هیوم دو کوه: دو کوه هیوم، هیوم بسیار (کنایه) / ۲. جهانی: مجاز از مردم / ۳. نظاره شدن: خیره شدن، تماشا کردن / ۴. هم گروه: دسته جمعی، به اتفاق هم

۱۸. نهادند بر دشت هیوم دو کوه^۱ جهانی^۲ نظاره شده^۳ هم گروه^۴

معنی: هیوم فراوانی در دشت بر روی هم انباشتند و مردم زیادی دسته جمعی مشغول تماشا شده بودند.

آرایه: اغراق: بزرگنمایی در میزان هیوم و تعداد مردم / مراعات نظیر: دشت و کوه

دستور: نقش دستوری «کوه»: وابسته وابسته، ممیز (دو کوه هیوم) / شیوه عادی بیت: دو کوه هیوم بر دشت نهادند. جهانی هم گروه نظاره شده [بودند]

۱. گاه: زمان، وقت، دوره، عصر (بدان گاه: آن دوره) / ۲. پرمایه*: گرانمایه، پرشکوه (مایه*: قدرت، توانایی) [پرمایه شاه: شاه پرمایه، ترکیب وصفی مقلوب: ترکیب وصفی مقلوب] / ۳. آیین: رسم /

۱۹. بدان گاه^۱ سوگند پرمایه^۲ شاه چنین بود آیین^۳ و این بود راه

معنی: در آن زمان روش سوگند (آزمایش) شاه گرانمایه برای تشخیص گناهکار از بی گناه، این چنین بود (که آزمون آتش به جای می آوردند)

مفهوم: اشاره به باور ایرانیان در مورد آزمون آتش: آتش پاک و مقدس است و هرگز انسان بی گناه را نمی سوزاند.

آرایه: جناس: گاه، شاه، راه / تلمیح: این بیت به باور گذشتگان درباره آزمون آتش اشاره دارد / زمینه حماسه: ملی و میهنی

۲۰. وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

معنی: سپس شاه به روحانی مشاور، دستور داد که بر روی هیومها نفت بریزند. (هیومها را آتش بزنند)

۱. دو صد: دویست، مجاز از تعداد زیاد (هم آوای «صد»: سد) / ۲. آتش فروز: آتش افروز، کسی که آتش را روشن کند / ۳. دمیدند: فوت کردن / ۴. گفتی: انگار، قید / ۵. شب آمد به روز: اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا

۲۱. پیامد دو صد^۱ مرد آتش فروز^۲ دمیدند^۳ گفتی^۴ شب آمد به روز^۵

معنی: دویست نفر (تعداد زیادی) برای روشن کردن آتش جلو آمدند و آن قدر دمیدند که از شدت دود، روز مانند شب تاریک شد.

آرایه: تضاد: شب و روز / اغراق: بزرگنمایی در میزان دود و تیرگی فضا / تشبیه: روز به شب.

۱. زبانه: شعله آتش / ۲. برآمدن: بالا آمدن، ظاهر شدن /

۲۲. نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه^۱ برآمد^۲ پس از دود، زود

معنی: با نخستین دمیدن، همه فضا از دود سیاه شد و پس از دود سیاه، خیلی زود آتش شعله‌ور گردید (زبانه کشید)

مفهوم: اول دود سیاه و بعد آتش ظاهر شد

آرایه: جناس: دود و زود / تکرار: دود / مراعات نظیر: دود و زبانه - دود و سیاهی

۱. سراسر: کاملاً (قید) / ۲. دشت: مجاز از مردم دشت / ۳. بریان*: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ (بریان شدن*: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن) /

۲۳. سراسر^۱ همه دشت^۲ بریان^۳ شدند بر آن چهر خدانش گریان شدند

معنی: همه مردم حاضر در میدان ناراحت شدند و با دیدن چهره خندان سیاوش گریه کردند.

مفهوم: تأسف و تأثر بسیار مردم نسبت به شرایط سیاوش / محبوبیت سیاوش بین مردم

آرایه: تضاد: خندان و گریان / جناس: بریان و گریان / اغراق: بزرگنمایی اندوه مردم

دستور: نوع ترکیب «چهر خدانش»: یک ترکیب وصفی (چهره خندان) و یک ترکیب اضافی (چهره او) / نوع «ان» در خندان و گریان: نشانه صفت فاعلی / همه دشت: صفت مبهم + هسته

۱. خود*: کلاه خود / ۲. زرین: طلایی

۲۴. سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود^۱ زرین^۲ نهاده به سر

معنی: سیاوش در حالی که کلاه خودی طلایی به سر گذاشته بود، نزد پدر آمد.

مفهوم: آراستگی و آمادگی سیاوش برای جنگ با آتش

آرایه: زمینه حماسه: قهرمانی

دستور: نوع ترکیب «خود زرین»: وصفی / نقش دستوری مصراع دوم: قید (سیاوش، کلاه خود زرین به سر نهاده، پیش پدر آمد)

۱. هشیوار*: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه / ۲. جامه سپید: نماد پاکی و بی گناهی سیاوش و آمادگی او برای مرگ (زمینه ملی و میهنی حماسه) / ۳. لبی پر ز خنده: کنایه از شاد بودن / ۴. دلی پر امید: کنایه از امیدوار بودن

۲۵. هشیوار^۱ و با جامه های سپید^۲ لبی پر ز خنده^۳، دلی پر امید^۴

معنی: (سیاوش) هوشیار بود و لباسهای سفید بر تن داشت و خندان و امیدوار بود.

مفهوم: پاکدامنی، شجاعت و اطمینان سیاوش به سربلندی در آزمون آتش (لباس سفید نشانه پاکی و آمادگی برای مرگ است).

دستور: حذف ارکان جمله: فعل «بود» در پایان مصراع اول و فعل «داشت» پس از خنده و پر امید به قرینه معنایی حذف شده اند. (البته برخی از همکاران کل این بیت را قید حالت برای فعل بیت قبل می دانند!)

۱. تازی*: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پایهای باریک [تازنده، به معنی اصیل و نژاده] [تازی ای سیاه: اسب سیاه عربی / اسب سیاوش] / ۲. بر نشسته: سوار شده / ۳. برآمد: بالا رفت (خاک نعلش برآمد به ماه: اغراق و کنایه از سرعت بسیار) (نعل: قطعه آهنی، که به سُم ستور می زند). (ماه: مجاز از آسمان)

۲۶. یکی تازی ای^۱ بر نشسته^۲ سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه^۳

معنی: سیاوش بر اسب عربی سیاهی نشسته بود و (چنان سریع می تاخت که) خاک نعل اسبش به آسمان بالا می رفت.

مفهوم: به سرعت تاختن و گرد و خاک به پا کردن / چابک سواری سیاوش

آرایه: مراعات نظیر: تازی و برنشسته و نعل / اغراق: بزرگنمایی در سرعت اسب / زمینه حماسه: زمینه قهرمانی

دستور: نقش «یکی تازی ای»: متمم / زمان فعل «برنشسته»: ماضی بعید (برنشسته بود) / نقش «سیاه»: صفت تازی

۱. کافور: ماده ای جامد، خوشبو و سفیدرنگ که چون خاصیت ضد عفونی کنندگی دارد، به هنگام کفن و دفن از آن استفاده می کنند (مصراع اول کنایه از آماده شدن برای مرگ) / ۲. چنان چون: همان طور که / ۳. رسم و ساز: راه و رسم (ساز: مجازاً «راه و روش»)

۲۷. پراکنده کافور^۱ بر خویشتن چنان چون^۲ بود رسم و ساز^۳ کفن

معنی: (سیاوش) همان طور که راه و رسم کفن و دفن است، کافور روی خودش پاشیده بود. (زمینه ملی و میهنی حماسه)

مفهوم: سیاوش خود را برای رویارویی با مرگ آماده کرده بود.

آرایه و دستور: مراعات نظیر: کافور و کفن / زمینه حماسه: ملی و میهنی / حذف فعل: فعل «بود» بعد از «پراکنده» حذف شده است.

۱. شد: رفت (باز شدن: باز آمدن، آمدن) / ۲. باره: اسب / ۳. نماز بردن*: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم (کنایه) //

۲۸. بدان که شد پیش کاووس باز / فرود آمد از باره^۲، بردش نماز^۳

معنی: هنگامی که سیاوش پیش کاووس رفت، از اسب پیاده شد و تعظیم کرد.

آرایه و دستور: زمینه حماسه: ملی و میهنی / نقش دستوری «ش»: متمم (برداشت نماز: به او نماز برد)

۱. نرم سخن گفتن: با مهربانی سخن گفتن (کنایه)

۲۹. رخ شاه کاووس پرشرم دید / سخن گفتنش با پسر نرم^۱ دید

معنی: سیاوش، پدرش را بسیار شرم زده و سخن گفتنش را با پسر نرم و مهربانانه دید

آرایه: حس آمیزی: نرم سخن گفتن، دیدن سخن / برخی شرم و نرم را جناس می‌دانند (در حالی که واژه «پرشرم» است!) / مراعات نظیر: رخ و شاه / ایهام

تناسب: رخ: چهره (ق ق)، مهره شطرنج (غ ق ق و متناسب با شاه) - شاه: پادشاه (ق ق)، مهره شطرنج (غ ق ق و متناسب با رخ) /

دستور: نقش دستوری «شاه»: وابسته و وابسته، شاخص مضاف الیه / نقش «رخ»، «پرشرم»، «سخن گفتن» و «نرم»: مفعول، مسند، مفعول، مسند

۱. سان: گونه، روش / ۲. گردش روزگار: سرنوشت، تقدیر

۳۰. سیاوش بدو گفت انده مدار / کزین سان^۱ بود گردش روزگار^۲

معنی: سیاوش به او (کاووس) گفت: غمگین نباش، سرنوشت و تقدیر این چنین است. (و تو مقصر نیستی)

مفهوم: تقدیرگرایی / توصیه به مدارا با سرنوشت / دنیا دشمن انسانهای خوب است!

۱. سر: مجاز از وجود / ۲. شرم: آرم و حیا / ۳. بهایی: ارزشمند، صفت نسبی (بها: ارزش، قیمت)، /

۳۱. سر^۱ پر ز شرم^۲ و بهایی^۳ مراست / اگر بی گناهیم رهایی مراست

معنی: من وجودی ارزشمند و پر از شرم و حیا دارم و اگر بی گناه باشم (که هستم)، نجات پیدا می‌کنم.

مفهوم: اشاره به شرم و پاکی و ارزشمندی سیاوش / سر بی گناه بالای دار نمی‌رود. /

آرایه: جناس: بها و رها / مراعات نظیر: شرم و گناه /

دستور: نوع «را» در دو مصراع: هر دو متممی (برای من است) / نوع «است» در دو مصراع: هر دو غیر اسنادی به معنی «وجود دارد»

۱. ایدون: چنانچه، چنین، چنان، اکنون / ۲. کار: مورد اتهامی / ۳. هستم: برای من هست (وجود دارد) / ۴. جهان آفرین: آفریننده دنیا، خدا /

۳۲. ور ایدون^۱ که زین کار^۲ هستم^۳ گناه / جهان آفرینم^۴ ندارد نگاه

معنی: و اگر چنانچه در این ماجرا گناهکار باشم، پروردگار مرا زنده نمی‌گذارد (محافظت نمی‌کند)

مفهوم: گناهکار رسوا و نابود می‌شود. / خدا از گناهکاران حمایت نمی‌کند (زمینه ملی و میهنی حماسه)

دستور: نقش دستوری «سم» در «هستم» و «جهان آفرینم»: اولی متمم (برای من) و دومی مفعول (جهان آفرین، من را نگاه ندارد) / نقش دستوری

«گناه»: نهاد (هست غیر اسنادی است).

۱. یزدان: خداوند / ۲. نیکی دهش*: نیکی کننده [دهش: بخشش، انصاف، دادگری] / ۳. تپش*: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت [تپش

یافتن: هراسیدن] /

۳۳. به نیروی یزدان^۱ نیکی دهش^۲ / کزین کوه آتش نیابم تپش^۳

معنی: با کمک خداوند نیکی کننده، از این آتش بزرگ مضطرب نمی‌شوم و از آن می‌گذرم.

مفهوم: اطمینان سیاوش به پاکی خود / انسان درستکار با حمایت پروردگار از آسیبها در امان می‌ماند

آرایه و دستور: تشبیه: کوه آتش (آتش به کوه) / اغراق: کوه آتش / نیروی یزدان نیکی دهش: هسته + مضاف الیه + صفت مضاف الیه (وابسته وابسته)

۱. سیاه: سیاه، بهزاد، اسب سیاه‌رنگ، مجازاً «اسب» سیاوش است که به رنگ سیاه بوده است. / ۲. تاخت: تازاند، به سرعت دواند / ۳. تنگ‌دل: کنایه از غمگین و مضطرب / ۴. بساخت: آماده و مهیا شد (جنگ آتش ساخت: برای مقابله با آتش آماده شد)

۳۴. سیاوش سیه^۱ را به تندی بتاخت^۲ / نشد تنگ‌دل^۳، جنگ آتش بساخت^۴

معنی: سیاوش اسب سیاهش را به سرعت راند؛ غمگین و مضطرب نشد و آماده نبرد با آتش گردید. (زمینه قهرمانی)

مفهوم: نترسیدن سیاوش از آزمایش آتش و آتش /

آرایه: جناس: بتاخت و بساخت / ایهام تناسب: تندی: سرعت (ق ق)، خشم (غ ق ق و متناسب با جنگ) / زمینه حماسی: زمینه قهرمانی

دستور: نقش دستوری «به تندی»: قید - «تنگ‌دل»: مسند - «جنگ»: متمم

۱. زبانه: شعله / ۲. همی برکشید: برمی کشید، بالا می‌رفت، ماضی استمراری / ۳. خود: کلاه جنگی (می‌تواند مجاز از شخص سیاوش باشد)

۳۵. زهر سو زبانه^۱ همی برکشید^۲ / کسی خود^۳ و اسب سیاوش ندید

معنی: شعله‌های آتش از همه طرف بلند بود، به طوری که سیاوش در آتش ناپدید شد و کسی او و اسبش را ندید.

مفهوم: بزرگی و زیادی آتش

آرایه و دستور: زمینه حماسی: زمینه قهرمانی / شکل نوشتاری (املا) ی واژه «اسب» در گذر زمان تغییر کرده و به صورت «اسب» درآمده است!

۱. دشت: مجاز از مردم دشت / ۲. دیدگان: جمع دیده، چشم‌ها (دیدگان پر ز خون: کنایه از گریه و زاری فراوان)

۳۶. یکی دشت^۱ با دیدگان^۲ پر ز خون / که تا او کی آید ز آتش برون

معنی: همه جمعیت حاضر در آن دشت با چشمانی اشکبار منتظر بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.

مفهوم: محبوبیت سیاوش بین مردم / نگرانی و گریه و زاری مردم برای سیاوش

آرایه و دستور: اغراق: بزرگمایی در گریستن مردم (دیدگان پر ز خون) / حذف فعل: «منتظر بودند» از آخر مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده است

۱. غو: بانگ و خروش، فریاد (غریو) / ۲. شاه نو: مجاز از سیاوش

۳۷. چو او را بدیدند برخاست غو^۱ / که آمد ز آتش برون شاه نو^۲

معنی: وقتی مردم سیاوش را دیدند که زنده و سالم از آتش بیرون آمد، فریاد شادی سردادند.

مفهوم: اثبات بی‌گناهی سیاوش / شادی مردم از اثبات بی‌گناهی و سلامت

آرایه و دستور: جناس: نو، غو / زمینه حماسی: خرق عادت / شیوه عادی بیت: چو او را دیدند، غو برخاست. که شاه نو ز آتش آمد. /

۱. قبا: نوعی جامه جلویاز که پس از پوشیدن دو طرف جلو آن را با دکمه به هم وصل کنند. / ۲. سوار: سوارکار (منظور سیاوش) / ۳. گفتی: انگار، پنداری /

۴. سمن*: نوعی درخت گل، یاسمن / ۵. کنار: آغوش، نزد (سمن داشت اندر کنار: کنایه از اوج سلامت و طراوت و آرامش)

۳۸. چنان آمد اسب و قبا^۱ سوار^۲ / که گفتی^۳ سمن^۴ داشت اندر کنار^۵

معنی: اسب و لباس سیاوش طوری سالم و تمیز از آتش بیرون آمد که انگار سیاوش گل یاسمن در بغل داشته است (در گلستان بوده است!)

مفهوم: آسیب ندیدن سیاوش از آتش / اثبات بی‌گناهی سیاوش

آرایه: تلمیح: مصراع دوم یادآور گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم است که در قرآن آمده. / مراعات نظیر: اسب و سوار / زمینه حماسی: خرق عادت

آرایه: نقش تبعی: معطوف (قبا / قبا سوار) / جمله پیرو (وابسته): گفتی سمن داشت اندر کنار /

۱. بخشایش: بخشودن، عفو کردن / ۲. پاک یزدان: یزدان پاک (ترکیب وصفی مقلوب) / ۳. دم: دما، گرما، حرارت (مصراع دوم کنایه: آتش نمی‌سوزاند)

۳۹. چو بخشایش^۱ پاک یزدان^۲ بود / دم^۳ آتش و آب یکسان بود

معنی: وقتی عفو و رحمت خداوند پاک شامل حال کسی شود، حرارت آتش با آب یکسان می‌شوند. (آتش نمی‌سوزاند)

مفهوم: عنایت حق انسان را از بلا و آسیب در امان نگه می‌دارد / لطف خدا سختی‌ها را آسان می‌کند / خواست خدا برتر و بالاتر از همه چیز است /

آرایه: تضاد: آب و آتش / تلمیح: مصراع دوم یادآور ماجرای در آتش انداختن حضرت ابراهیم (ع)

۱. هامون: دشت / ۲. خروشیدن: بانگ زدن، فریاد کشیدن (نهاد است؛ نه فعل) / ۳. شهر و دشت: مجاز از مردم شهر و مردم دشت، مردم همه جا

۴۰. چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و دشت

معنی: وقتی سیاوش از میان انبوه آتش به سلامت وارد دشت شد، فریاد شادی مردم از همه جا بلند شد.

مفهوم: اثبات بی‌گناهی سیاوش و شادی مردم (زمینه خرق عادت حماسه)

آرایه: تشبیه: آتش به کوه (کوه آتش) / اغراق: کوه آتش / مراعات نظیر: کوه، دشت، هامون، شهر / واج‌آرایی: صامت «ش» / زمینه حماسی: خرق عادت

۱. یکی را: به یکی (رای متممی) / ۲. بخشود: اینجا لطف کرد / ۳. بی‌گنه: کنایه از سیاوش / ۴. دادگر: عادل، کنایه از خداوند (صفت جانشین موصوف) /

۴۱. همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی‌گنه دادگر

معنی: مردم به یک‌دیگر این خبر خوش را می‌دادند که خداوند عادل، بر انسان بی‌گناه (سیاوش) لطف و رحم کرد.

مفهوم: بیانگر داوری مردم درباره سیاوش / شادی مردم از لطف خدا در حق سیاوش

دستور: شیوه عادی بیت: دگر [دیگری] یکی را [به یکی] مژده همی داد که دادگر بر بی‌گنه بخشود. / «بخشود» به معنی لطف کرد، است و پارادوکس وجود ندارد

۱. همی کند: می‌کند / ۲. آب ریختن: کنایه از ناراحتی (آب مجاز از اشک یا عرق) / ۳. روی خستن: زخمی کردن صورت، کنایه از شدت ناراحتی و خشم (خستن: زخمی کردن، مجروح کردن)

۴۲. همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

معنی: سودابه از شدت خشم و اندوه موهای خود را می‌کند. پیوسته گریه می‌کرد و صورت خود را با چنگ زدن می‌خراشید.

مفهوم: رسوا شدن سودابه / ناراحتی و شرمندگی شدید سودابه از آشکار شدن حقیقت

آرایه و دستور: جناس: موی و روی / نوع فعلهای «همی کند، همی ریخت و همی خست»: همگی ماضی استمراری

۱. شد: رفت (فعل غیراستادی) / ۲. پاک: تمیز و بدون گرد و خاک، بی‌گناه (ایهام)

۴۳. چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

معنی: وقتی سیاوش پاک و بی‌گناه پیش پدرش رفت اثری از دود و آتش و گرد و غبار در ظاهرش نبود.

مفهوم: پاک و پاکیزگی و بی‌گناهی سیاوش

آرایه: جناس: پاک و خاک / مراعات نظیر: دود، آتش، گردوخاک / تکرار: نه (در مصراع دوم فعل «بود» چهار بار به قرینه معنایی حذف شده است!)

۱. فرود آمد: پایین آمد، پیاده شد / ۲. سپهبد: فرمانده سپاه، مجاز از کاووس شاه / ۳. سپاه: مجاز از افراد سپاه (سپهبد و سپاه مجاز از همه)

۴۴. فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه

معنی: کیکاووس و همه سپاهیان و سربازان (به احترام سیاوش) از اسب پیاده شدند؛ هم فرمانده پیاده شد و هم سپاهیان پیاده شدند.

مفهوم: احترام شاه و سپاهیان به سیاوش

آرایه: تکرار: پیاده / ایهام تناسب: پیاده: ۱. مقابل سواره (ق ق) / ۲. مهره شطرنج (غ ق ق، متناسب با اسب و شاه) / مراعات نظیر: سپهبد و شاه / واج‌آرایی: صامت «پ» و «س» / نقش دستوری «شاه»: شاخص / حذف ارکان جمله: فعل «شد» بعد از هر دو «پیاده» به قرینه معنایی حذف شده است

۱. تنگ: اینجا یعنی محکم (قید) / ۲. بر: آغوش / ۳. کردار بد: رفتار زشت (منظور شک و بدگمانی است) / ۴. پوزش: عذر، طلب عفو / ۵. اندر گرفت: آغاز کرد

۴۵. سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

معنی: کیکاووس سیاوش را محکم (صمیمانه) در بغل گرفت و از کردار زشت خودش (بدگمانی و اجرای آزمون آتش) شروع به معذرت خواهی کرد.

مفهوم: احترام شاه به سیاوش و پوزش بابت بدگمانی و بدرفتاری

آرایه: جناس: در و بر - بر و بد / واج‌آرایی: صامت «ر»

بررسی ابیات و عبارات داخل کارگاه

***چو شب تیره گردد شبیخون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم (فردوسی)**

تحلیل: شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب / دل: مجاز از وجود (ترس از دل بیرون کردن: شجاعت و شهامت یافتن، کنایه / اندیشه: ترس، نگرانی / ترادف: ترس و اندیشه /

معنی: وقتی شب، تاریک شود، ناگهان حمله می‌کنیم و ترس را از وجود خود دور می‌نماییم.

مفهوم: حمله ناگهانی به دشمن و دور کردن ترس از وجود

***غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب‌دلان را پیشه این است (نظامی)**

تحلیل: غلام: بنده (غلام عشق شو: عاشق شو، عشق بورز کنایه) / اندیشه: فکر / صاحب‌دل: عارف، آگاه / پیشه: کار، شغل / نوع «را»: فک اضافه (پیشه همه صاحب‌دلان این است)

معنی: بنده عشق شو (عشق بورز)؛ زیرا فکر درست همین است و شغل و کار همه عارفان همین (عشق‌ورزی) است.

مفهوم: توصیه به عشق‌ورزی

***چو بشنید خسرو از آن شاد گشت / روانش ز اندیشه آزاد گشت (فردوسی)**

تحلیل: خسرو: پادشاه / روان: مجاز از وجود / اندیشه: اندوه و اضطراب (روانش ز اندیشه آزاد گشت: کنایه از آرامش خاطر یافت) /

معنی: وقتی سلطان این سخن را شنید شاد شد و آرامش یافت

معنی: شادی و آرامش بخاطر شنیدن سخن

***آتش ابراهیم را نبود زیان / هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن (مولوی)**

تحلیل: ابراهیم را: برای ابراهیم، ابراهیم نماد پاکی و بی‌گناهی / نمرود: پادشاه هم‌دوره حضرت ابراهیم (ع) که با او دشمن بود و وی را به آتش انداخت؛ اما آتش بر حضرت ابراهیم گلستان شد (نمرودی است: طرفدار نمرود است، مشرک و گناهکار است، کنایه - نمرود نماد ظلم و ستم و گناهکاری) / گو: بگو / می‌ترس: بترس / تضاد: ابراهیم و نمرود / مراعات نظیر: آتش، ابراهیم، نمرود / تلمیح: اشاره به داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم به وسیله نمرود **معنی:** آتش زبانی به ابراهیم نمی‌رساند. به هر کس که نمرودی و ظالم است بگو از آتش بترسد!

مفهوم: انسان پاک آسیب نمی‌بیند/ انسان بی‌گناه از محاکمه و مجازات هراسی ندارد (آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است) (سیاوش چون پاک و بی‌گناه بود و به عقیده ایرانیان آن روزگار آتش مقدس است و آسیبی به فرد بی‌گناه نمی‌رساند، بدون ترس به درون آتش رفت. حضرت ابراهیم (ع) نیز چون پاک و بی‌گناه بود هراسی از آتش نداشت.)

***ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد / کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست؟ (سنایی)**

تحلیل: گردون: چرخ، استعاره از آسمان و روزگار / دون: پست، فرومایه / خسته: آزرده، زخمی و مجروح / دل: مجاز از انسان (کو دل آزاده‌ای: دل آزاده‌ای وجود ندارد، استفهام انکاری) / مجروح بودن: کنایه از آزردگی

معنی: ضربه روزگار پست انسانهای آزاده را زخمی کرده است. هیچ انسان آزاده‌ای وجود ندارد که از روزگار آسیب ندیده باشد!

مفهوم: روزگار (تقدیر) ستمگر همیشه برای انسان‌های آزاده گرفتاری درست می‌کند. (تقدیرگرایی)

***گریز از کفش در دهان نهنگ / که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)**

تحلیل: کف: مجاز از دست و سلطه / گریختن در دهان نهنگ: کنایه از مردن، به مرگ پناه بردن / ننگ: بدنامی / تضاد: مردن و زندگانی / جناس: ننگ و نهنگ / حذف فعل: فعل «است» بعد از «به» به قرینه معنایی حذف شده است.

معنی: از دست و سلطه او به دهان نهنگ (مرگ) پناه ببر و بمیر. چون مرگ بهتر از زندگی با ننگ است.

مفهوم: انسان‌های بزرگ و آزاده، مرگ را بر ننگ ترجیح می‌دهند.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. همان طور که می دانیم با روش های زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

– قرار دادن واژه در جمله؛ – توجه به روابط معنایی واژگان.

* اکنون بنویسید با کدام یک از این روش ها می توان به معنای واژه «اندیشه» در بیت های زیر پی برد؟

(الف) چو شب تیره گردد شبخون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم. (فردوسی)

پاسخ: توجه به روابط معنایی واژگان: اندیشه و ترس «ترادف» دارند.

(ب) غلام عشق شو کاندیشه این است / همه صاحب دلان را پیشه این است (نظامی)

پاسخ: قرار گرفتن واژه در جمله («اندیشه» به معنای فکر و تدبیر)

(پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت / روانی ز اندیشه آزاد گشت (فردوسی)

پاسخ: توجه به روابط معنایی واژگان: اندیشه (اندوه و نگرانی) با شاد، رابطه معنایی «تضاد» دارند.

۲. بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نه گردد مرا دل، نه روشن روان

(کاووس) سرانجام گفت که دل من از هر دوان ایمن نگردد و روانم (از هر دوان) روشن (نگردد).

۳. به جمله های زیر توجه کنید:

* او در مراغه رصدخانه ای بزرگ ساخت. [درست کرد، بنا کرد]

* آن نامدار، لشکری عظیم ساخت. [ترتیب داد؛ آماده کرد]

* استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت. [تولید کرد، تنظیم کرد]

او با ناملایمات زندگی ساخت. [سازش کرد]

فعل «ساخت» در هر یک از جمله های بالا کاربرد معنایی خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر

یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

* فعل های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

– علی از رودخانه گذشت (عبور کرد) / او از حق خود گذشت (صرف نظر کرد) / روزگار او به ناکامی گذشت. (سپری شد)

– قلبم گرفت (درد کرد) / او دست علی را گرفت (لمس کرد) / لوله آب گرفت (مسدود شد) / خورشید گرفت. (سیاه شد) / مرا دست کم گرفت (پنداشت) / رستم انتقام

سختی از تورانیان گرفت (ستاند) / باران گرفت (شروع به بارش کرد) / دشمن شهر را گرفت (تصرف کرد) / ماهی گرفت (شکار کرد) / دزد را گرفت (دستگیر کرد)

قلمرو ادبی

۱. کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

(الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / بیاید زدن سنگ را بر سبوی .. سنگ بر سبوی زدن: کنایه از امتحان کردن، خطر را پذیرفتن

(ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت / نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت. تنگ دل شدن: کنایه از غمگین شدن

۲. دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

الف) یکی دشت با دیدگان پر زخون / که تا او کی آید ز آتش برون: دشت: مجاز از مردم
ب) سر پر ز شرم و بهایی مراست / اگر بی گناهم رهایی مراست: سر مجاز از وجود

۳. برای هر یک از زمینه‌های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید. مراجعه به متن درس

* **قهرمانی:** یکی تازی ای بر نشسته سیاه / همی خاک نعلش برآمد به ماه

* **خرق عادت:** چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

(خرق: پاره کردن، شکافتن / خرق عادت: انجام دادن کارهایی که در عادت امکان ندارد، معجزه)

* **ملی:** مگر کآتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو فکری

۱. معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو

معنی: وقتی مردم سیاوش را دیدند که زنده و سالم از آتش بیرون آمد، فریاد شادی سردادند.

مفهوم: اثبات بی گناهی سیاوش / شادی مردم از اثبات بی گناهی و سلامت سیاوش

۲. «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان / هر که نمرودی است گو می ترس از آن (مولوی)

مفهوم مشترک: به انسان بی گناه یا درستکار آسیبی نمی رسد / انسانهای پاک از محاکمه و مجازات هراسی ندارند.

(سیاوش چون پاک و بی گناه بود و به عقیده ایرانیان آن روزگار آتش مقدس است و آسیبی به فرد بی گناه نمی رساند، بدون ترس به درون آتش رفت. حضرت ابراهیم (ع) نیز چون پاک و بی گناه بود هراسی از آتش نداشت.)

۳. نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست؟ (سنایی) گردون: استعاره از آسمان و روزگار / دون: پست، فرومایه / خسته: آزرده، زخمی و مجروح / مجروح بودن: کنایه از آزرده‌گی	سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار	ناسازگاری روزگار با انسانهای آزاده / روزگار ستمگر همیشه برای انسانهای آزاده گرفتاری درست می کند. (تقدیرگرایی)
گریز از کفش در دهان نهنگ / که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی) کف: مجاز از دست و سلطه	سیاوش چنین گفت کای شهریار / که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	انسانهای بزرگ و آزاده، مرگ را بر ننگ ترجیح می دهند.

گروه‌های مهم املائی

فره‌یختگی و رزم و بزم / آزر و حیا / پاکدامنی و عفاف / نهان و پنهان / سردار و سپهبد / سب و کوزه / گزند و صدمه / دختر شاه
هاماوران / خوار و آسان / سپردن و پیمودن / چاره دل گسل / شتر و هیون / خیره و نظاره / سوگند پرمایه شاه / دو صد مرد آتش فروز
/ هشیوار و آگاه / اسب تازی / اضطراب و تپش / برخاست غو / جامه و قبا و عبا / سمن و یاسمن / دشت و هامون / خستن و
مجروح کردن / رصدخانه مراغه

درس دوازدهم: کنج حکمت (به جوانمردی کوش)

گلستان: سعدی

۱. یکی را از: درباره یکی از، از یکی از.. («را»ی متممی) / ۲. ملوک: جمع ملک؛ پادشاهان / ۳. عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ (ملوک عجم: پادشاهان ایران) / ۴. تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن / ۵. رعیت: مردم زیردست، عامه مردم (دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود: کنایه از ظلم و غارت) / ۶. جور: ظلم و ستم / ۷. مکاید: جمع مکیده یا مکیدت؛ مکدها، مکرها، حيله‌ها [خُده‌ها] / ۸. فعل: کردار، عمل و رفتار (مکاید فعل: حيله‌هایی که در کارهای او بود) / ۹. به جهان برفتند: به جاهای دیگر جهان مهاجرت کردند. / ۱۰. کُربت: غم و اندوه؛ (کربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم) / ۱۱. غُربت: غریبی، دوری از خانمان [راه غربت پیش گرفتند: راهی دیار غربت شدند] / ۱۲. ارتفاع: محصول زمین‌های زراعتی؛ / ۱۳. ولایت: کشور، سرزمین (ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت) / ۱۴. نقصان: کاهش یافتن [نقصان پذیرفتن: کم شدن] / ۱۵. خزانه: جایی که اموال و نقود را در آن نگهداری می‌کنند، گنجینه / ۱۶. زور آوردند: فشار آوردند، هجوم آوردند، سرکشی کردند /

یکی را از ۱ ملوک ۲ عجم ۳ حکایت کنند که دست تطاول ۴ به مال رعیت ۵ دراز کرده بود و جور ۶ و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید ۷ فعلش ۸ به جهان برفتند ۹ و از کُربت ۱۰ جورش راه غربت ۱۱ گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ۱۲ ولایت ۱۳ نقصان ۱۴ پذیرفت و خزانه ۱۵ تهی ماند و دشمنان زور آوردند. ۱۶

معنی: از یکی از پادشاهانی ایران روایت می‌کنند که مال مردم را غارت و چپاول و ظلم و اذیت را شروع کرده بود؛ طوری که مردم از مکر و حيله‌های اعمال او به جاهای دیگر جهان مهاجرت کردند و به خاطر غم و اندوه حاصل از ظلم و ستم او راهی دیار غربت شدند. وقتی از تعداد مردم کاسته شد، درآمدهای کشور کاهش یافت و گنجینه خالی شد و دشمنان فشار و هجوم آوردند.

مفهوم: لزوم توجه به زیردستان / ظلم به زیردستان سبب پراکنده شدن آنها می‌شود /

آرایه: سجع: دراز و آغاز، برفتند و گرفتند / جناس ناقص (ناهمسان): کربت و غربت /

۱. فریادرس: یاور، دستگیر [کنایه] / ۲. مصیبت: گرفتاری، سختی و بدبختی /

هر که فریادرس ۱ روز مصیبت ۲ خواهد / گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

معنی: هرکسی برای روزهای سختی و مصیبت یار و یاور می‌خواهد، باید در روزهای خوشی و سلامتی، جوانمرد و بخشنده باشد.

مفهوم: توصیه به بخشش و جوانمردی

آرایه: تضاد: روز مصیبت و ایام سلامت

۱. بنده: غلام، نوکر، زیردست / ۲. حلقه به گوش: کنایه از فرمان‌بردار و مطیع / ۳. نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت‌آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن [نوازش کردن] /

بنده ۱ حلقه به گوش ۲ از نوازی ۳ برود / لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

معنی: نوکر فرمانبردار را هم اگر مورد نوازش و محبت قرار ندهی، از پیش تو می‌رود؛ پس تا می‌توانی لطف کن؛ زیرا با لطف و مهربانی بیگانه هم فرمانبردار و یاریگر تو می‌شود.

مفهوم: رعیت‌پروری / مردم‌نوازی / توجه به زیردستان / مدارا / لطف و مهربانی همه را آرام و فرمانبردار می‌کند

آرایه: تضاد: بنده و بیگانه / آرایه تکرار: لطف و حلقه به گوش

دستور: نقش «حلقه به گوش»: مصراع اول صفت، مصراع دوم مسند / نقش دستوری تکرار: لطف (دومی)

۱. باری: یک بار، خلاصه / ۲. به مجلس او در: در مجلس او (دو حرف اضافه با یک متمم) / ۳. زوال*: نابودی، از بین رفتن / ۴. مملکت: شهریاری، پادشاهی و حکومت / ۵. فریدون: پادشاه معروف که با کمک کاوه آهنگر علیه ضحاک قیام کرد و او را به بند کشید. / ۶. هیچ توان دانستن: آیا می توان دانست / ۷. حشم*: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا / ۸. مقرر شدن*: قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن / ۹. تعصب*: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ (به تعصب*: به حمایت و جانبداری) / ۱۰. ملک*: پادشاه، سلطان / ۱۱. گرد آمدن: جمع شدن / ۱۲. سر پادشاهی داشتن: کنایه از اندیشه شاهی داشتن (سر مجاز از قصد و اندیشه)

باری^۱ به مجلس او در^۲، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال^۳ مملکت^۴ ضحاک و عهد فریدون^۵؛ وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن^۶ که فریدون که گنج و ملک و حشم^۷ نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد^۸؟» گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب^۹ گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گفت: «ای ملک^{۱۰} چون گرد آمدن^{۱۱} خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری^{۱۲}؟»

معنی: یک بار در مجلس او از کتاب شاهنامه درباره نحوه نابودی حکومت ضحاک و دوره حکومت فریدون می خواندند. وزیر از پادشاه پرسید: آیا می توان فهمید با اینکه فریدون ثروت و سرزمین و خدمتکار نداشت، چگونه مملکت برایش آرام و قرار یافت (پادشاه مملکت شد)؟ پادشاه گفت: همان طور که شنیدی مردمان زیادی به جانبداری از او جمع شدند و حمایت کردند و به پادشاهی رسید. وزیر گفت: ای سلطان! وقتی جمع شدن مردم باعث پادشاهی می شود (پادشاهی به جمع شدن مردم بستگی دارد) تو برای چه مردم را پراکنده می کنی؟ آیا قصد فرمانروایی نداری؟!

مفهوم: اهمیت حمایت مردم از حاکم / توصیه به توجه به زیردستان

دستون: نقش «مر» در خط آخر: از ادات تأکید مفعولی در قدیم که امروزه کاربرد ندارد / نقش «مگر»: قید تأکید به معنی همانا

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشاه را گرم باید تا برو گرد آیند و رحمت [باید] تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»

معنی: پادشاه گفت که چه چیزی موجب می شود که سپاه و مردم به شاه نزدیک شوند؟ وزیر گفت: پادشاه باید بخشندگی و بزرگواری داشته باشد تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت داشته باشد تا در حمایت حکومت او آسوده زندگی کنند و تو این دو ویژگی را نداری.

مفهوم: خوشرفتاری حاکم موجب جلب رضایت و حمایت مردم از او می شود.

۱. جور پیشه: ظالم، ستمگر (کنایه) / ۲. سلطانی: پادشاهی

نکند جور پیشه^۱، سلطانی^۲ که نیاید ز گرگ چوپانی

معنی: ستمگر نمی تواند پادشاهی کند. همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.

مفهوم: پادشاه ظالم نمی تواند حکومت کند / از انسان بدرفتار نیکی سر نمی زند.

آرایه: تضاد: گرگ و چوپان / اسلوب معادله: مصراع دوم مثالی معادل در تأیید مصراع اول است. (برخیها اینجا اسلوب معادله را قبول ندارند!)

۱. طرح افکندن*: کنایه از بنا نهادن؛ (طرح ظلم افکندن*: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن) / ۲. پای دیوار ملک خویش بکند: به خود ضرر و زیان رساند (کنایه) /

پادشاهی که طرح ظلم افکند^۱ پای دیوار ملک خویش بکند^۲

معنی: پادشاهی که سبب پیدایش و گسترش ظلم شد، در حقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

مفهوم: ظلم پادشاه به مردم باعث نابودی حکومت خودش می شود

آرایه و دستون: تشبیه: ملک به دیوار یا استعاره مکنیه (ملک مثل بنایی است که دیوار دارد) / پای دیوار ملک خویش: هر دو مضاف الیه مضاف الیه

گروه های مهم املائی

ملوک عجم / دست تطاول / مال رعیت / جور و اذیت / مکاید فعل / گربت و اندوه / غربت و تنهایی / ارتفاع ولایت / نقصان و کاهش / خزانه تهی / زوال مملکت ضحاک / گنج و ملک و حشم / تعصب و حمایت / طرح ظلم افکندن /